



الحديث و السنة: تاريخ تدوين حديث الحديث عند الشيعة

پديدآورده (ها) : كمره ای، خليل

فلسفه و كلام :: مکتب تشیع :: اردیبهشت 1338 - پیش شماره

از 51 تا 85

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/441730>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 09/06/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

الحديث والسنة

☆ ☆ ☆

تاریخ تدوین حدیث



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

وقف کتابخانه مدرسه فیضیه قم

الحديث عند الشيعة

آية الله: حاج ميرزا خليل كمره‌ای

حدیث: عبارت از اقوال و افعال و تقریر معصوم که نزد «عامه» تنها «پیغمبر ﷺ» است و نزد ما «خاصه» پیغمبر و آل او و عترت او صلی الله علیهم اجمعین همه هستند یعنی پیغمبر (ص) با آن‌ها همه دوازده گانه که مشعلدار علم او ﷺ بوده و بر رسم و راه و روش او (ص) رهبری می‌کردند .

حدیث هر کس که جاهل سنت او باشد بدون کم و زیاد حدیث او است.

سند حدیث: سلسله اشخاصی هستند که آنرا رسانده اند

و متن حدیث: همان گفتار و رفتار پیغمبر اعظم یا او (ص) با آل اطهار او است مقالات و اقدامات و تقریرات پیغمبر (ص) و آل اقدس او صلی الله علیهم اجمعین که از آنها فرمانهائی استنباط میشود، مشعل هدایت ما است، و ما را بر سر نهضت اسلام آگاه مینماید، و بعهد پیغمبر (ص) و آن تحول شگرف جهان رهبری میکند .

و چون حوادث در آن عصر فرخنده نورانی هم طبق معمول آن بآن وساعات بساعات و روز بروز حادث میشود؛ و بیش می‌آمد، و رهبر بها و

هدایتها تازه بتازه انجام میشود ، و طبق آنها گفتگوهای تازه بتازه و فرمانها و اقدامات نو بنوازی پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله صدور مییافت ، آن گفتگوها و اقدامات پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نظر جنبه حدوث و تازگی آن اختصاص باین اسم داده ، « حدیث » نامیدند .

چه بسا کسانی از یکدیگر می پرسیدند : چه حدیثی امروز شنیده ای ؟ . . یعنی چه گفتگوی تازه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ای که از شخص او صلی الله علیه و آله یا از محضر اقدس او صلی الله علیه و آله بیرون داده شده که ما را و مردم را نسبت بتکلیف هدایت فرماید ؟ . .

نکته اینجا است که « حدیث » با وزن لفظ صفت مشبیه - شریف و رحیم و امیر دلالت بر دوام و ثبوت میکند ، باماده حدث و حادثات دلالت بر تجدید و تازگی مینماید . گوئی تجدید و ثبوت ، هر دو در آن ملحوظ هست گویا هر آنچه گفتگوی تازه اش ، گر چه تازه نو است ، ولی برای همیشه باید باشد ، و از اهمیت باید همیشه گفتگو از آن بشود ، آنرا « حدیث » میتوان خواند . نه مطلق هر آنچه « آن بآن » حادث میشود مانند امور صغار غیر مهم . نفس کشیدن هر آنی - غذا خوردن هر روزی ، حادثاتی است که حدیث ندارد ، زیرا نه هر حادثی « حدیث » دارد ، حدیث نام آن چیزی را باید نهاد که گفتگوی آن همواره تازه و در عین حال همیشگی است ، در اینجا چون احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت بتکلیف « اثر ثبات هدایت » را دارد - و در امور عظام جهان هم (مانند حدیث امم و ملل و شاهان) چون مفادش با آنکه یکروز تازه بوده همه

وقت نو و تازه مینماید ، و بایدش « نو و تازه » دید، آنگاه در اینجا و در آنجا حدیث، گفتند، و نامیدند . و در اصطلاح متشرعه حدیث را اختصاص دادند باینگونه منابع هدایت که از مشعلدازان اسلام رسیده ، و در زبان دیگران با ورم مهم درامم و ملل و ممالک و شاهان و صلح و جنگ آنها هم حدیث اطلاق کردند ، « حدیث دانا و اس - کندر - حدیث و امق و عذراء - حدیث اکتشافات عهد اول - حدیث جاهلیت و نظائر آن » همه حدیث دارند، و خبر را هم گاهی بهمین معنی میگویند ، و گاهی بمعنی اعم از این « خبر فتوحات اسلام و خبر فتوح بلدان و خبر ثروت و علم اسلام و خبرهای جنگها و غزوه ها » همه خبرند و گاهی هم بمعنی اعم از اعم اطلاق میشود - یعنی بهر کلامی که محتمل الصدق و الکذب باشد اطلاق میشود ، هر قولی که حکایتی از ماوراء میکند که توان هنگام تطبیق مطابق با آن در آید ، یا در نیاید ، مقابل انشاء آن را خبر میگویند .

اما حدیث ما (که عبارت از خصوص قول پیغمبر ﷺ یا قول پیغمبر و قول امام معصوم باشد) چه بصورت انشاء باشد مانند «صلوا کما رأیتمونی اصلی - یا یعبد صلوته» و چه بصورت اخبار همه حدیث اند .

ظهور حدیث در اسلام با ظهور اسلام شد و از آن منبع شد - با ظهور اسلام حدیث هم پدید آمد همچنانکه قرآن مجید هم با آن مطلع پدید آمد ، یا بگواز نزول قرآن حکیم - آن دو یعنی اسلام و حدیث پدید آمدند ، حدیث، که حامل راه و رسم پیغمبر و ترتیب روش پیغمبر است با

قرآن دو عدل یکدیگرزند - که یکی از دیگری جدائی ندارند و نخواهند داشت و اهلیت و عترت هم که حامل و مشعل دار هر دو اند از آنها جدائی ندارند تفسیر مقاصد الهی را که قرآن حاوی آن است جز با سخنان و احادیث خود رهبر اعظم علیه السلام با چه میتوان کرد گفتگوهای خود او صلی الله علیه و آله و افعال و اقدامات خود او (ص) - تقریر و امضائی که نسبت بهر گونه کار دیگران شده باشد، یعنی در نظر او کرده باشند و او (ص) تثبیت و تنفیذ کرده باشد یارند کرده باشد قولا و عملا آن بهترین تفسیر برای مقاصد عالی قرآن ، و صاحب دعوت است، از باب مثل قرآن میگوید: ولله علی الناس حج البیت خدای مردم حق دارد که خانه او را زیارت کنند ولی کیفیت این زیارت و تشکیل این کنگره بزرگ جهانی و عدد ایام آن و موطن آن و پس و پیش بودن هر عملی با عمل دیگر ، آنها را نمی گوید ، آنها را در موسم حج اکبر خود رهبر (ص) نشان داد ، و آل او و عترت او (ص) که زادگان مکه و منی بودند برای بعد از او مشعلدار این داه و رسم بودند ، از دیگران و بیگانگان نمیتوان بهتر از آنها خبر آنرا خواست - بنیان نهضت اسلام از کار و بار پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله و اقدامات و راه و روش او صلی الله علیه و آله بنیه گرفت و اینک هم اگر بخواهد آن بنیان برپا شود ، باید بنیه از آن بگیرد .

تاریخ تدوین حدیث

نزد خاصه و عامه

الحدیث عند الشیعه

اهتمام بکتابت حدیث از «خاصه» شروع شد و آنان کار را متبرک بودند، یاد دیگران دادند، اما «عامه» توهم منع نمودند و عقب ماندند، ولی عامه هم با آنکه صد و پنجاه سال بعد از شیعه متوجه این کار شدند لیکن بعد از توجه اهتمامها نشان دادند تا کار بجائی رسید که نشریات طرفین جهانرا گرفت و دنیا را هم متوجه کرد، تا جائیکه بیگانگان هم اهتمام به حدیث اسلام نمودند، گرچه اهتمام بیگانگان یک نوع انعکاس صوت ما و یک نوع بی جوئی، از نقطه اتکاء ماست.

ولی بهر حال اهتمام مسلمین با حدیث و تقدم شیعه در تاسیس از مفاخر

ماست .

مصادر اسلام کلیه از پیغمبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا امامان و علماء و اساطین و شهر یاران و امراء و سلاطین و حتی بانوان مسلمین اهتمامها با حدیث و آثار مقدسه اسلام داشتند .

مسلمین خود ارزش و قدر و قیمت آثار و مآثر پیغمبر ﷺ را نیکوتر میدانسته و بهتر از هر کس و بیشتر از هر کس بآن اهتمام نمودند. راجله‌ها و سفرهای علمی در تهیه و اخذ و نشر حدیث نمودند، اجتماعات و مجالسی بر پانمودند، انجمنها و محفلهایی برای اخذ حدیث و درس و املاء آن داشتند، که گاهی در بعض اعصار اهتمام جمعیت بر اخذ حدیث، و ازدحام جمعیت بقدری بود که رساندن صدای محدث بجمعیت مقدور نبود مگر با چند واسطه صداسان و مکیران.



چنانچه در مجلس عاصمی «عاصم بن علی بن ابی‌عاصم» در عهد معتصم و خلفای عباسی محدث بزرگوار عاصمی چهارده نفر صداسان و مکبر کلمه‌ها را میگردفتند از دهان یکدیگر و بازگویی کردند تازه باز صدا باخر جمعیت نرسیده بود.

وقتی احصائیه و سرشماری جمعیت شد، صد و بیست هزار جمعیت بودند که اخذ حدیث میکردند.



نمونه بارزتر، در وقتی که اهالی نیشابور از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام حدیث خواستند و حضرت حدیث سلسله الذهب را القا فرمود بیست و دو هزار نویسنده ای که قلمدان و دوات مخصوص باجلد داشتند احصائیه شد و آنهایی که قلم مردمستی داشتند، احصاء نشد، و شنوند گانی که در مقام ضبط حدیث نبودند چندین مقابل بودند، بلی

نیشابور آن زمان غیر این زمان بوده، در سال شصده هجری که حمله مغول بآنجا شد تلفات جمعیت نیشابور بیک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر رسید.



آری «بعدزمان و مکان» هیچکدام مانع از بقاء و نشر و تبلیغ احادیث نشد، و نتوانست رخنه تعریفی در آن پیدا کند، بتعاقب زمان احادیث سینه بسینه و کتاب بکتاب «بعدزمانی» را در می‌نوردید و صدای مکبران «بعد مکانی» را، نمونه بهتر برای اهتمام باخذ حدیث، مسافرت‌هایی که از این کشور بآن کشور برای اخذ حدیث میشد:

۱ - جابر بن عبدالله انصاری شتری خرید و یکماه راه را طی کرد تا یک حدیث را در شام از عبدالله بن انیس جهنی اخذ کرد.

۲- ابویوب انصاری بکشور مصر سفر کرد تا از عقبه بن عامر جهنی معروف بیک حدیث در مظالم که او از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده بود اخذ کند، همینکه بمصر وارد شد و عقبه را خبر دادند برای استقبال او از شهر بیرون آمد، گفت من برای حدیثی که تو از پیغمبر شنیده‌ای و کسی باقی نمانده غیر از تو که شنیده باشد آمده‌ام از تو بشنوم او حدیث را باز گفت. ابویوب بعد از اخذ حدیث، آمد بسوی مرکب خود و سوار شد بی آنکه جهاز از شتر برگیرد.

۳- بیک تن از رجال از «فسطاط مصر» نامدینه سفر کرد که از «زید بن ارقم» حدیث غدیر خم را با حذف واسطه بشنود.

یکسر آمد تا مدینه و نزدیک مجلس «زید بن ارقم» پیاده شد، و پرسید کدام یک از شما «زید بن ارقم» است که من از فسطاط مصر سفر کرده بمدینه آمده‌ام تا از زید بن ارقم بلاواسطه «حدیث غدیر خم» را بشنوم برادر زید بن ارقم، زید بن ارقم را با معرفی کرد و زید حدیث را برای او نقل کرد.

۴ - شخصی دیگر از مدینه الرسول ﷺ تا مسجد جامع دمشق رفت و از ابودرداء صحابی بزرگوار یک حدیث را خواست که بلاواسطه بشنود کثیر بن قیس میگوید: «با ابی درداء» در مسجد دمشق نشسته بودیم مردی نزد او آمد و گفت: ای ابادرداء من برای ملاقات تو را خذ یک حدیث از مدینه الرسول ﷺ آمدم و گرنه حاجتی نداشتم، حدیثی در طلب علم از تو رسیده که از پیغمبر خدا (ص) روایت میکنی ابودرداء حدیث را بازگو کرد آن حدیث است که قافله و کاروان علم را بر راه انداخت.

من سالك طریقاً یطلب فیہ باأمن العلم سلکة الله به طریقاً الى الجنة

۵ - شاذکونی ابوایوب (۱) سلیمان گوید تعداد بیست و چند بار بیشتر از بصره بکوفه سفر کردم برای اخذ حدیث گوید: تادر مجلس «حفص بن غیاث» اخیراً حاضر شدم و حدیث او را نوشتم «حفص بن غیاث زمان موسی بن جعفر رضی الله عنه رادرك کرده بود و متمایل باهل بیت بود قضاوت عراق با او بود» وقتی ببصره برگشتم در «بنانه» که رسیدم «ابن ابی خدیوه» مرا ملاقات کرد گفت ای سلیمان از کجایمائی؟ گفتم از کوفه، گفت حدیث چه کس را نوشته ای؟ گفتم: حدیث حفص بن غیاث را گفت آیا همه علم او

(۱) بن داود بن بشر بن زیاد متقری بصری کان حافظا مکنر اقدم بغداد و مجالس الحفاظ بها و اذا کرهم ثم خرج الی اصبهان فسکنها و انتشر حدیثه بها از جماعتی از اصحاب ما از اصحاب جعفر بن محمد روایت می کند

را نوشته‌ای؟ گفتم آری گفت از علم او که تو اخذ کردی چیزی از تو سقط شده؟ گفتم نه، گفت آن حدیثی که درباره گوسفند اضحیه است که حفص از جعفر بن محمد از پدرش از ابی سعید خدری روایت کرده آیا نوشته‌ای؟ گفتم: نه، گفت چشمت گریبان و سوزان باد پس چه می‌کردی در کوفه؟ گوید خر جین خود را پیش نرسیمن (سلسله ای از خاندان شاه زادگان فرس قدیم) گذاشتم و باز بکوفه برگشتم یعنی صد فرسخ، و بمنزل حفص بن غیاث باز وارد شدم، پرسید از کجایم آئی؟ گفتم از بصره گفت پس چرا برگشتی؟ گفتم از «ابن خدیبه» چنین و چنان شنیدم «حفص بن غیاث» آن حدیث را برای من روایت کرد و من برگشتم و غیر از این حدیث حاجتی نبودم راه بدین قرار دو صد فرسخ راه پیموده برای یک حدیث.

حفص بن غیاث از قضاة عامه در عراق بود عمر طولانی کرد تا زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام رادرك کرد. «حفص» مائل باهل بیت بود. طبق روایت کافی گفتگویی با موسی بن جعفر علیه السلام دارد.

۶ - احمد بن حنبل گوید در بغداد رفتم از من اخذ حدیث نکردند و گفتند تو مشایخ کوفه را ندیده‌ای گوید، مجبور شدم بکوفه آمده و از مشایخ آنجا اخذ حدیث نمودم.

۷ - سفری که احمد بن محمد بن عیسی شیخ قمین و شیخ عده کلینی (ره) همان‌که در زمان اقامتش در قم کسی حدیث ضعیف نقل نمی‌کرد و برقی،

احمد بن محمد بن خالد را بدین جهت تبعید کرد و چنان شخصیت داشت که هر وقت میخواست بر خلیفه وارد شود بدون رادع و مانع وارد میشد و سلطان در امور آن نواحی بدون اذن او دخالت نمی کرد - احمد بن عیسی گوید: برای طلب علم و اخذ حدیث از قم، بکوفه رهسپار شدم در آنجا «حسن بن عالی و شاه» را ملاقات کردم از او تمنای کتاب علاء بن رزین و کتاب ابان بن عثمان احمر را کردم، او این دو کتاب را برای من بیرون آورد - گفتم: دوست میدارم اجازه روایت این دو کتاب را بمن بدهی، فرمود چه عجله داری؟! بر او این دو کتاب را بنویس، بعد بیا و بشنو - گفتم: از حوادث زمانه ایمن نیستم - فرمود: من اگر میدانستم حدیث، اینگونه کسان در طلب دار بسیار بسیار از آن فرا گرفته بود چه آنکه من در این «مسجد کوفه» نهصد شیخ حدیث را درك کردم که همگی میگفتند: «حدیثی جعفر بن محمد»

مرکز تحقیقات پژوهش‌های اسلامی

این اهتمام از همه مسلمین شدولی باین تفاوت که «خاصه زودتر - و سریع تر و مجدانه تر باین کار پرداختند یعنی اقدام بتدوین کتب حدیث یکصد سال قبل از عامه نمودند - و عامه دیرتر بکار پرداختند - تا تقریباً صد سال - یا صد و پنجاه سال عقب بودند و جهة آنکه این گونه اهتمام از خاصه شروع شد آن بود که امام آنها علی امیر المؤمنین علیه السلام پیشقدم بود و دیگران منع کردند، بدینقرار که پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان صحابه کبار در نوشتن و نوشتن حدیث اختلاف بود، جمعی معتقد بودند که حدیث نباید نوشته و تدوین شود تا فرقی بین حدیث و قرآن باشد، و جمعی معتقد با اقدام بودند. اولیای شیعه که بمنزله قوه عاقله مسلمین بودند

تدوین حدیث راجاز بلکه راجح بلکه خود انجام دادند و اساس کار را نهاده ، کار با دیگران دادند .

کتاب تدریب الراوی سیوطی (۱) (متوفای ۸۹۱۰ هـ) گوید : ما بین سلف از صحابه و تا بعین اختلاف عقیده در کتاب حدیث و تدوین آن میبود ، بسیاری از آنان آنرا کراحت داشتند ، ناپسند و ناروا میدانستند ، و طائفه ای از آنان آنرا مباح و روا دانسته انجام دادند ، از جمله آنها علی علیه السلام و پسرش حسن علیه السلام بودند . پایان سخن تدریب الراوی .

من نکته آنکه حسن علیه السلام را مستقل نام برده با آنکه هیچیک از افراد خاندان علی علیه السلام را در جنب عظمت علی علیه السلام نباید ذکر کرد ، امری قابل اهمیت میدانم .

و اما علی علیه السلام را که تدریب الراوی سر دسته اهل تدوین شمرد ، علی علیه السلام خود از املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله بخط خود کتاب عظیمی جمع آوری نموده بود : و دیگران این کتاب را بصورت کتاب مدرج عظیم دیده اند .

محمد بن عذافر (۲) صیرفی میگوید : من با حکم بن (۳) عتیبه (یا عیینه) نزد امام ابی جعفر الباقر علیه السلام بودیم ، حکم از امام سؤال همی کرد و ابو جعفر علیه السلام از او کراحت داشت تا در مسئله اختلاف کردند ، ابو جعفر علیه السلام

(۱) سیوط قریه ای است بصعید مصر ، وی ابوالفضل جلال الدین عبدالرحمن شافعی اشعری است ، (۵۰۰) بانصد تصنیف دارد از صید شیخ اخذ کرده از کتب او ذخائر الاخری فی مناقب ذوی القربی است

(۲) رجال نجاشی (۳) از خاصه لیکن از زیدیه تبریه و در اعتقاد مخالف با امام بود .

بفرزندش فرمود ای پسر برخیز و کتاب علی علیه السلام را بیرون آر و بساور گوید: کتابی را آورد بسیار بزرگ مدرج، کتاب را گشود، مسئله را بیرون داد سپس با فرمود این کتاب خط علی علیه السلام و املاء رسول الله صلى الله عليه وآله است، روی بحکم کرد و فرمود: ای اباعبد! برو تو و سلمه و مقداد هر جا میخواهید بیمین و شمال بروید که والله علم را اونق از نزد آنانکه جبرئیل بر آنان نازل میشده نخواهید یافت.

بنا بر این کتاب اولین کتابی است که اسبق از او در تاریخ تدوین حدیث نیست. این کتاب در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله در صدر اول، حجر اساسی علمی دانشگاه اسلامی شیعه را پایه گذاری نمود، و برای دانشگاه علمی اسلام پایه گذاری را یاد داد، و از روی این ابتکار آن امام الکتاب حدیث را بدنیاداد و از نقشه آن شیعه بزرگوار که زبده حوزة علمیه اسلام بودند حسن تدوین علم و تدوین حدیث را از امامان خود فرا گرفته و با امامان خود اقتدا کرده و مبادرت و اقدام بتألیف و تدوین حدیث نمودند و امام کتابی دیگر دارد که آنرا در غلاف شمشیرش جا میداده و آنرا صحیفه مینامیده است.

و دیگران گمان نهی نمودند و کنار کشیده و عقب ماندند، سپس حافظ سیوطی عذری برای آنها خواسته: در کتاب تدریب الراوی گوید: آثار مقدس، آثار و اخبار و احادیث و سنن در عصر صحابه و تابعین کبار مدون و مرتب نبود: چه آنکه در آن اوان ذهنهاروان، حافظه های قوی،

وسیع بود - بعلاوه حفاظ حدیث از کتابت حدیث در اول امر نهی داشتند
آنرا ممنوع میدانستند چنانکه در صحیح مسلم ضبط شده ، از نظر آنکه
مبادا مخلوط یا مشتبه بقرآن شود - جهت دیگر آنکه بیشترشان بیسواد
بودند ، از عهده کتابت بطور صحیح بر نمیآمدند .

- پایان سخن تدریب الراوی -

در باره این موانع سه گانه ، اما قوت «حافظه ها» مادر او گفتگو
نداریم ، و اما مانع دوم که فرمود حفاظ از کتابت حدیث در اول امر نهی
داشتند ، این اشاره است بسانحه عهد عمر - عمر بن الخطاب از آن دسته ای
بود که مخالف بانوشتن حدیث بود بلکه سرسلسله آنها بود و میتوان گفت
ایجاد این فکر از طرف او بود .

«مسلم» در اول صحیح خود و «ابن حجر» در کتاب «فتح الباری» در
شرح «البخاری» در مقدمه آن در باب کتابت علم ذکر کرده اند ، که سلف
در کتابت حدیث اختلاف کردند ، طائفه ای از آن بیزار و بشدت از آن
کراهت داشتند که از جمله آنها عمر بن الخطاب و عبدالله بن مسعود و
ابوسعید خدری و جمعی دیگر بودند و طائفه دیگری آنرا مباح و روا بلکه لازم
دانستند ، مثل امیرالمومنین علیه السلام و پسرا و حسن علیه السلام و انس و عبدالله بن
عمر و عاص ، سپس در عصر دوم بر جواز آن اجتماع کردند .

و فی بیان این قضیه

اما اینکه گفتیم موجود این فکر عمر بن الخطاب بود بیهمی در کتاب
«المدخل» از «عروة بن زبیر» قضیه شورای عمر را در این خصوص بازگو
کرده گوید : عمر بن الخطاب اراده کرد که سنن را بنویسند ، در این

باره با اصحاب رسول خدا ﷺ استشاره کرد ، همه در شوری رأی دادند که اقدام کند ، لیکن عمر تا یکماه تمام در این باره استخاره میکرد (یعنی از خدا ارائه راه خیر را میخواست) تا پس از یکماه روزی دل یکطرف کرد و خدا عزم او را بر ترك یکجهت کرد مردم را خواست و رأی خود را بآنها ابلاغ کرد - گفت: من اراده داشتم سنن را بنویسم ولی متذکر شدم که اقوامی پیش از شما کتابهایی نوشتند ، و با تمام توجه کتاب خود را زیر نظر گرفتند و سرد کتاب خود کردند و هم فکر آنها کتابهای خودشان شد ، و دست از کتاب خدا شستند ، و کتاب خدا را متروک گذاشتند ، عمر گفت: بعلاوه نوشتن حدیث موجب اشتباه بکتاب الله میشود و من هرگز نخواهم گذاشت خدا بچیزی مشتبه شود -

مدارك: تدريبات الراوى سىوطى - المدخل للبيهقى - طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۴۰۶ - مختصر جامع العلم ص ۴۴ - قالوا: عن عمر بن الخطاب اراد ان يكتب السنن فاستفتى اصحاب رسول الله (ص) في ذلك فاشاروا عليه ان يكتبها فطفق عمر يستخير الله فيها شهرآ ثم اصبح يوماً وقد عزم الله له، فقال: انى كنت اريد ان اكتب السنن و انى ذكرت قوماً كانوا قبلكم كتبوا كتاباً فاكبوا عليها و تركوا كتاب الله و انى لا اشوب كتاب الله بشىء ابدا .

وقتی کتابخانه مدرسه فیضیه لم

از مدارك دیگر برمیآید که عمر نه تنها از تدوین و کتابت حدیث خویشتن داری کرد ، بلکه دیگران را هم بطور جد منع میکرد و نه تنها از نوشتن حدیث دریغ داشت بلکه از گفتگوی حدیث هم دریغ میداشت

و از این سخن و مدارک دیگر بر میآید که نه تنها اظهار رأی خود مینمود، بلکه در اجراء رأی خود اعمال قوه و نیرو هم میکرد، بروایات زیر بنگرید که گاهی خلیفه، حدیث از رسول خدا ﷺ را و گاهی اکتار آنرا نهی میکنند.

قرظة بن كعب صحابی معروف گوید: همین که عمر ما را بسوی عراق روانه کرد، خود با ما پیاده چندی آمد و گفت: آیامی دانید چرمان شما را مشایعت میکنم؟! گفتند برای احترام و تکریم ما، گفت، با این چیز دیگری هم هست، شما بکشوری یا قریه ای میروید که اهل آن با قرائت قرآن خود فضای مسجد و انجمن خود را پر از صدا کرده: محاکات دوی زنبور را در کند و میکنند، آنها را با احادیث از راه باز ندارید و مشغول مسازید، قرآن را تجرید کنید - یعنی تنها از هر سخن و هر حدیث - پس قرائت کنید، و روایت از رسول خدا را کم بمیان آرید که من شریک شمایم. گوید: وقتی قرظة بن کعب وارد شد باو گفتند ما را حدیث بگو گفت: عمر ما را از آن نهی کرده است.

در لفظ ابی عمر صاحب کتاب استیعاب هست که پس قرظة گوید: دیگر بعد از آن من حدیثی از رسول الله ﷺ باز گونکر دم.



در اینجا ما الاحظه فرمودید که پای آن رأی ایستادگی هم میداشت و اجراء آن را از دیگران هم میخواست، و ظاهر آن کلام که رأی خود را تنها گفت نظیر سخنان دیپلماتیک است که مبارزه با آراء عمومی را صریحاً نمیگویند، ولی در عمل آنچه رأی خود آنهاست بر دیگران هم تحمیل میکنند، و دیدید

که پیاده بمشایعت فرمادهمان جنگی می‌آمد و صورت تواضع بخود میگرفت و منتظر بود که آنها برسند خلیفه را چه دستور است، وقتی دید آنها نمی برسند، خود بزبان آمد، گفت: نمی برسید، چرا شما را پیاده مشایعت میکنم؟! گفتند: برای احترام و تکریم سر بازان، گفت: بلی، با این چیز دیگری هم هست، و دیدید که قرظة بن کعب از این کلمه نهی فهمید و وقتی از او حدیث خواستند، گفت: عمر ما را نهی کرده، و بقول صاحب استیعاب: قرظة گوید: که پس از آن هیچ حدیث از رسول خدا ﷺ نقل نکرد، بالاینکه شخصیت قرظة بن کعب از شخصیت‌های ممتاز صحابه است، وی اولین کسی است که در کوفه بر او توجه گری و ماتم عمومی برپا شد قرظة بن کعب فاتح‌ری بود.

قرظة در دولت امیر المؤمنین علیه السلام مأمور جمع آوری خراج ناحیه جزیره بود، قرظة ده‌بسر داشت و خانه او در کوفه از پایه‌های اصلی کوفه بود، و بکتن از بسرانش که در کربلا شهید شد، در میدان کربلا باین خانه که خانه شرف بود مینازید و دراز جوژه خود میخواند: من این خانه را و خانه دلم را در راه حسین علیه السلام میفروشم.

قرظة با ایشخصیت چنان استفاده نهی از فرمان عمر کرده بود که میگفت: از منع عمر تا آخر، حدیث نگفتم. و اینگونه مرعوبیت یا از نفوذ و مقدرت خلیفه بود، یا از صورت حقگویی فرمان، که قرآن را سپر کرده بود یا هر دو، بنظر من هر دو دخیل بوده زیرا مخالفت فرمائی که صورت قانونی و مصلحت‌بینی بآن داده شده بود با وجود قدرت و نفوذ دولت راه را برای هر گونه مکافات و مجازات و سقوط باز می کرد، اینک نمونه دیگری

از فرمان عمر :

طبری گوید: که عمر همیشه میگفت: «قرآن» را نخرید کنید و آنرا نفسیر نکنید. و روایت از بیغمبر را کم گفتگو کنید که من شریک شمایم نمونه دیگر برای فرمانده دیگری - فرماندهانی که بسوی بصره و نواحی شرق حرکت میداد از جمله ابو موسی اشعری را توصیه کرد و گفت: تو بدیاز قومی میروی که در مساجد خود بتلاوت قرآن مشغولند، تو آنها را بآنچه سرگرمند واگذار و با احادیث مشغول مکن که من با تو شریکم در این امر.

نمونه دیگر: عمر بابی هریره دومی گفت: حدیث از رسول خدا ﷺ را وا بگذار و گرنه تو را باز بسر زمین دوس روانه خواهم کرد. ابن عساکر این را نقل کرده طبق آنچه در کنز العمال، و ابوزرعه آنرا بیرون داده طبق نقل ابن کثیر در تاریخ.

تاریخ ابن کثیر گوید: عمر بکعب الاحبار گفت: حدیث از آغاز را واگذار و گرنه تو را بسر زمین قرده و بوزینه گان روانه خواهم کرد.

ذهبی در تذکره، از ابی سلمة بازگو کرده، گوید: بابی هریره گفت: آیات و در زمان عمر این چنین حدیث میگفتی؟! گفت: اگر من در زمان عمر چنین حدیث میگفتم که اکنون برای شما میگویم مرا با مخفه (تازیانه) میزد. در لفظ زهری است که ابو هریره گفت: من این احادیث را که اکنون برای شما میگویم اگر در زمان حیات عمر میگفتم والله یقین داشتم که تازیانه به پشتم میخورد.

و ابو عمر صاحب استیعاب در کتاب خود جامع العلم از ابی هریره

باز گو کرده گوید : من بشما احادیثی را روایت کردم که اگر در عهد عمر بن الخطاب آنها را می‌گفتم عمر مرا بادره میزد .
تاریخ ابن کثیر از ابن وهب نقل میکند : که ابوهریره گفت :

احادیثی را حدیث کردم که اگر در نزد عمر یا زمان او بآنها تکلم می‌کردم هر آینه سر مرا میشکست .

وقال عمر لابی هریره انت تترکن الحدیث عن رسول الله (ص) او للاحقنک بارض دوس .

وقال لكعب الاحبار انت تترکن الحدیث عن الاول او للاحقنک بارض القردة واخرج الذهبی فی التذكرة عن ابی سلمة قال قلت لابی هریره : اكنت تحدث فی زمان عمر هكذا قال لو كنت احدث فی زمان عمر مثل ما احدثكم لضررتني بمخافته وفي لفظ الزهری: ان كنت محدثكم بهذه الاحادیث وعمر حی اما والله اذ ا لا یقنت ان المخففة ستباشر ظهري .

وفي لفظ ابن وهب اني لاحدث احادیث لو تكلمت بها فی زمان عمر او عند عمر لشج رأسی .

از آثار ناپسند ابن روش آن شد که سنن دارمی و ابن ماجه گویند که شعبی گوید :

من دو سال یا یکسال و نیم با این عمر نشستم نشنیدم حدیثی از رسول خدا ﷺ بگویند جزیک حدیث .

سنن ابن ماجه از صائب بن یزید گوید : من از مدینه تا مکه

بمصاحبت سعد بن مالک رفته‌ام ، نشنیدم يك حديث از رسول خدا ﷺ باز گو کند .

تاریخ ابن کثیر گوید : ابی هریره گوید ما توانائی آن نداشتیم که بگوئیم : « قال رسول الله ﷺ تا عمر جان سپرد .

☆ ☆ ☆

فمن جراء هذا الحادث قال الشعبي قعدت مع ابن عمر سنتين اوسنة ونصف فما سمعت يحدث عن رسول الله الاحديثاً واحداً . وقال السائب بن يزيد صحبت سعد بن مالك من المدينة الى مكة فما سمعته يجديث واحد ♦
وقال ابو هريرة ما كنا نستطيع ان نقول قال رسول الله «ص» حتى قبض عمر .

طبرانی از ابراهیم بن عبد الرحمن بازگو کرده که عمر سه نفر را حبس کرد : ابن مسعود ، و ابودرداء ، و ابومسعود انصاری ، و گفت :
شماره بازگو کردن حدیث از رسول خدا ﷺ افراد را کردید و آنرا بمدینه حبس کرد تا خود کشته شد .

و در لفظ حاکم در مستدرک چنین گوید : که عمر به ابن مسعود و ابودرداء و ابوزر گفت این بازگوئی حدیث از رسول خدا ﷺ چیست و چه معنی دارد ؟ گوید : بندگانم که آنرا بمدینه حبس کرد تا خود کشته شد .

و در لفظ جمال الدین حنفی است که عمر با مسعود و ابودرداء و

اباذرا حبس کرد تا کشته شد و گفت: این حدیث سرائی از رسو ل خدا چیست؟! و چه معنی دارد؟! سپس گوید: همین کلارا با ابو موسی اشعری انجام داد. با عادل بودن وی نزد عمر.

نصوص الخبر - و اخرج الطبرانی عن ابراهیم بن عبدالرحمن ان عمر حبس ثلاثة: ابن مسعود - و ابالدرداء - و ابامسعود الانصاری فقال قداكثرتم الحدیث عن رسول الله «ص» حبسهم بالمدینة حتی استشهد. و فی لفظ الحاکم فی المستدرک ص ۱۱۰ - ان عمر بن الخطاب قال: لابن مسعود. و لابی الدرداء و لابی ذر ما هذا الحدیث عن رسول الله (ص)؟! و احسبه! حبسهم بالمدینة حتی اصیب: و فی لفظ جمال الدین الحنفی ان عمر حبس ابامسعود و ابالدرداء و اباذر حتی اصیب؛ و قال ما هذا الحدیث عن رسول الله «ص»؟! ثم قال: و ماری عنه ایضا ان عمر قال: لابن مسعود و اب ذروابی مسعود: ما هذا الحدیث؟! قال: احسبه: حبسهم حتی اصیب. فقال: و كذلك فعل بابی موسی اشعری مع عدله عنده:

القدر (۶) محاکمه شدیدی از خلیفه در این موضوع میکند. میگوید: مگر بر خلیفه پوشیده بود که ظاهر کتاب بدون سنت، امت را بیناز نمیکنند، و این از آن و آن از این جدا نمی شود، تا در حوض بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شوند. و حاجت امت بنسبت کمتر از حاجت بظواهر کتاب نیست. ادزاعی و مکحول میگویند: کتاب بیشتر نیاز بسنت دارد تا سنت

به ظاهر کتاب .

و شاید عمر دیده بوده که مردمی با «سنت» بازی میکنند، و آنرا ملعبه قرار داده اند، و احادیث ساختگی بر پیغمبر اقدس صلی الله علیه و آله می بندند و تا اندازه ای راست فهمیده بودند. لذا در صدد بر آمد که سخن سازی را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیخ ریشه کن کند، و آن دسته های جنایت کار جنایت پیشه را از سنت نبویه کوتاه کند، اگر این بوده یا آن بوده، پس گناه ابوذر صادق اللهمجة چه بوده؟! با آنکه پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: آسمان نیلگون سبز (خضراء) سایه نیافکننده و زمین عمار آلوده (غبراء) بر پشت خود حمل نکرده، مردی صادق اللهمجة را چونان ابوذر .

با گناه عبدالله مسعود صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و افضل کسان که قرآن را قرائت کرده و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام شمرده، و فقیه در دین و عالم بسنت - آیا گناه او چه بود!!!

یا مثل عویمر را بودردا، صحابی کبیر، مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گناهِش چه بوده!!! پس چرا اینان را حبس کرد تا کشته شد؟ چرا بآنان بی احترامی کرد، و حرمت این بزرگواران عظماء را در ملأ دینی هتک کرد و آنانرا در انظار مردم کوچک کرد؟!

و آیا مثل ابوهریره و ابو موسی اشعری هم از وضاعین و طبقه سخن سازها بودند، تا مستحق این تعزیر و زندان و حبس و تهدید شدند؟! من نمیدانم! بلی این آراء جملگی مولود اوضاع سیاسی زمانه بود که موجب

سدباب علم بر امت می‌شود، و امت را در پرتگاه جهل وارد می‌کرد و وارد مبارزه آراء مینمود. و اگر چه خلیفه این قصد را نداشت، ولی باید گفت همینکه امت اسلام از معالم سنت شریفه باز داشته شوند و از نشر آن در ملاحظه‌گیری شود، پس این امت مسکین بکدام علم و روشنائی و بکدام حکم و حکمت راه تقدم و تعالی و ترفع را پیش گیرد؟! و بکدام سنت و روش میتواند بر عالم سیادت احراز کند؟!!

علیهذا باید گفت: سیره خلیفه - چه خود میدانست و چه خود نمیدانست - ضربت مهلکی بر امت اسلام و بر تعالیم اسلام و بر شرف اسلام و بر تقدم و تعالی اسلام بود.



من میگویم طبق این سیره ناروا یکصد سال یا بیشتر - عامه مسلمین از علم و تدوین حدیث عقب ماندند، تا عمر بن عبدالعزیز اجازه استکتاب حدیث را داد، ولی بعد از صد سال خاموشی دیگر آن سخن یادشان رفته بود.

بسکه خاموش نشستم سخن از یادم رفت

چه خوش است حال مرغی که قفس ندیده باشد

چه نکوتر آنکه مرغی ز قفس پریده باشد

پروبال ما بریدنند و در قفس گشودند

چه رها چه بسته مرغی که پرش پریده باشد



عمر بن عبدالعزیز فرمانی متعهدالمال در این باره صادر کرد و بهمه آفاق بفضای اسلام نوشت، ولی خود ملتفت بود که بعد از صد سال که جلوی دست و قلمها گرفته شده و سخن حدیث در دفتر نیامده و زبانه یارای گفتن آنرا نداشته. و دو سال و یک سال و نیم کس بایکتن از صحابه می نشسته و برمیخواست و گفتگویی از حدیث رسول خدا نبوده بایش از یک حدیث از رسول خدا گفتگو نمیشده، در این صورت حدیث زامرده باید گرفت، رمقی نخواهد برای او بود، دیدید شعبی که معروف بحافظه بوده میگوید: دو سال یا یک سال و نیم با ابن عمر نشستم، نشنیدم حدیثی از رسول خدا بگویم، مگر یک حدیث، با آنکه شعبی معروف بحافظه است او میگوید: هیچ سخنی نشنیدم مگر آنکه حفظ میکردم - پس با وجود چنین حافظه ها باز وقتی شنیدن در کار نباشد، امانات حدیث رسالت محفوظ نمیماند، محفوظ بودن علم محتاج بتکرار و تذکار است و گرنه از خاطر میرود. و شنیدید که سائب بن زید میگفت من از مدینه تا مکه بمصاحبت سعد بن مالک (که همان سعد رقاص باشد) بودم، نشنیدم حتی یک حدیث از رسول خدا، باز گو کند - پس بامهری که بر لبها بوده و معنی که از قلمها بوده، سخن حدیث رسول خدا از زبانها افتاده و جای خود را بافسانه فتوحات و شعر داده بود. آنچه از دست و زبانها باد فترها و با گوشها آشنا نمیشده همان حدیث بود و آنچه گوشها را همیشه تکان میداده و غوغای فتوحات و شعر بود که یا بتخت شام بنی امیه سرگرم بآنها بودند.



تا باندازه ای که گوش عبدالملک هم پر بود، که علم در عراق است و شام خالی از علم است.

همینکه شعبی از عراق برای دیدار خلیفه بشام رفت میگوید: وقتی اذن دخول بمن دادند وارد شدم، دیدم در پیش عبدالملک فقط یک نفر است که من او را نمیشناسم، بعد معلوم شد اخطل شاعر است، عبد الملک چو بدستی نازکی در دست داشت، و اشعاری از «لیلی اخیلیه» خواند و رو بمن کرد و گفت آیا این اشعار را شنیده‌ای و میدانی؟ من گفتم: نه، عبدالملک گفت: من این اشعار را از آن جهت خواندم که شما مردم عراق کمان می‌کنید که علم در عراق است، خواندم تا بدانید که در شام هم علم هست - امالی سید مرتضی -



عبدالملک که از همه خلفای اموی قدرت تشخیص بیشتری داشت این پایه تشخیص و میزان علم و مبلغ اطلاع او بعلم بود، که شعر «لیلی اخیلیه» یک زن عاشق پیشه را مناط علم کشور می‌شمرد، همه امانات حدیث رسالت معهود و وضع کشور داری و شاعر پیشه‌گی شد و دیگران از خلفای اموی همه علوم الهی و امانات حدیث رسالت با تمام بساط کشور داری هم، فدای شعر و غناء خواننده‌ای میشد.

ولید بن یزید بن عبدالملک از خواننده معروف، ابن عاصمه که مردی مغنی و خوش آواز بود، تمنای خواندن کرد. وقتی شعر معروف خود را با آواز خواند چنان سرمست شد، که گفت: تو باید بر بساط سلطنت من سواره بروی. و بساط سلطنت من زیر پای «استری که سوار خواهی شد

لگد کوب گردد - ولی بایدم اول من ترا سر تا پا لخت و عریان زیر بوس آورم - بنا کرد اعضای آن مرد خواننده رایگان بکان بوسیدن ، و از فرق سر تا پائین با اعضای او را بوسید تا نوبت به «مذاکیر» (آلات رجولیت) او رسید آنرا برهنه کرد و خم شد که آنرا ببوسد آن مرد زانهای خود را فراهم آورد و عورت خود را مستور کرد .

ولید گفت ، والله دست بر نمیدارم تا نبوسم ، پس حشفه او را بوسید آنگاه مستانه فریاد کشید : واطر باه!! واطر باه!! ولباس خود را یکسر از تن بیرون کرد و برابن عائشه بیفکند و خود برهنه و عریان ایستاد تا لباس برای او آوردند - وهم امر کرد که هزار دینار برای ابن عائشه آوردند - و طبق فرمان خلیفه امر مخصوص از ارباب آورده آوردند ، ابن عائشه را بر آن سوار کرد و گفت سوار بر استر بایدت بر بساط سلطنت که بساط خاص من است مشی کنی ، که تو باین شعر خود آتشی فروزان و اخگری تفتیده در جگر من افروختی .

در موقع خواندن شعر و آوازه هم التماس ها باین عائشه کرده ، او را بسراجداد و نیاکان خود از آل امیه سوگند میداد ، تا شعر را مکرر کند .

ابیات شعر این بود که با تغنی و آوازه خوانده -

انی رأیت صبیحة النحر	حورا نعن عزیمة الصبر
مثل الكواكب فی مطالعها	عند العشاء اطفن بالیدر
وخرجت ابغی الاجرمحتسبا	فرجت موقورا من الوزر

ولید گفت ، احسنت والله .

و او را قسم داد بحق جد بنی امیه عبد الشمس که اعاده کند

یک نوبه دیگر خوانند. بازش قسم داد بحق «امیه بن عبدالشمس» که تکرار کند. باز یکنوبه خوانند. برای دفعه سوم و چهارم و همچنین بجان یکان یکان از پدر بر پدر قسم داد و او برای هر کدام دمی آوازه خواند، تا بخودش رسید و گفت:

بجان من که باز بخوان بازخواند، حالت طرب در او چنان انقلابی بر پا کرد که آن کارها را کرد.

(مسعودی - مروج الذهب)



ویکنوبه دیگر از سرمستی شبانه خاطر او از شعر تصنیف معروف پر بود.

من را غلب الناس ماتهما و فاز باللذة الجسور

روز دخترش را دید که بادایه اش نشسته بر زانوی او بنشست و ازاله بکارت او را کرد دایه باو بستر زنتش گفت: مگر آمین گبر و مجوس را پیش گرفته ای؟ و لیداشعر را خواند. یعنی این آمین لذت و کار بلموسی است نه آمین کیش مجوسی. - الخمیس و اخبار الدول -

یکشب همینکه مؤذن اذان صبح گفت، ولید برخاست و شراب خورد و با جاریه ای که او هم مست بود در آویخت، و با او نزدیکی کرد، و قسم یاد کرد که جز آن کنیز نباید بر مردم با مامت نماز بگذارد.

پس لباس خود را بر او پوشانید و آن جاریه مست را با آرایش جنابت و معنی، بمسجد فرستاد تا بر مردم نماز گذاشت.



کشور - ناموس - و نماز پایمال او ، و قرآن تیر باران او شد ،
 و خودش عافیت و صحت را از دست داده . کوكب الملوک نقل کرده :
 که ولید مبتلا بسی وسد بلیه شده بود که آسانترین آن این بود که از
 ناف خود بول میگرد - چون شراب را بیحد میخورد الكل او را از پا
 در آورده بود هیچیک از بنی امیه مثل او شرب خمر نمیگرد امر کرده
 بود که در خانه اش بر که واستخری را پراز شراب کرده بودند گاهی که طرب
 بر او غلبه میگرد ، و زور آور میشد خود را در آن بر که می افکند و چندان
 که میخواست میآمد میآشامید . و در یکسال و دو ماه ایام سلطنتش چنان بفسق
 و فجور خود عواطف مردم را بر خود بر آشفت ، مردم دمشق جملمگی بر او
 عاصی شدند و او را خلع کردند و پسر عیش یزید ناقص را که مثل
 عمر بن عبدالعزیز عادل بود خواندند ، و با او بر ولید شوریدند و بعد از
 کارزار عظیمی آخر الامر ولید مغلوب شد و بقصر خود فرار کرد و متحصن
 شد ، مردم قصر او را احاطه کردند و داخل قصر شدند ، و ولید را
 با بدترین وجهی کشتند ، سرش را از قصر آویزان کردند . و تن او را
 دفن نمودند .



یزید ناقص و عمر بن عبدالعزیز معروف اند بعاقل بنی امیه ولی این دو
 نمیتوانستند چیزی را که روزگار میرانیده ، زنده کنند جایی که تمام
 ارکان دولت و سران ملت در عهد خلافت هشتاد ساله بنی امیه سخن
 حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسکوت عنه و مغفول عنه گذارده و مشعلداران

حدیث پیغمبر را مانند یحیی بن زید - که شهید عهد همین ولید است. بازید شهید که شهید عهد هشام بن عبد الملک بامولی الکوین ابی عبدالله الحسین علیه السلام که شهید عهد یزید بن معاویه است باهر که مشعلداران هدایت بحدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد شهید و کشته و پاره و پاره کنند و دیگر مرجعی برای مردم معرفی نکنند مگر مثل عطاء بن ابی رباح را که مفتی مکه بود و خود مشلول و گنگ و کور و اعور و سیاه رنگ بود همه ساله در ایام بنی امیه در موسم حج منادی در میان مردم فریاد می کشید که : «الاباید از غیر عطاء بن ابی رباح» فتوی نگیرید .



عطاء بن ابی رباح و کان بنو امیه یعظمونه جداً - حتی امر المنادی ینادی لایفتی الاعطاء - وان لم یکن فعبده الله بن ابی نجیح و کان عطاء اعور افطس، اعرج، شدید السواد -



این انتخاب از آن نظر بوده که با این مرجع روحانی مردم بدیگری نه پیوندند و خود او هم معرض کاندیدای زمامداری نباشد یعنی در او هیچ گونه صلاحیت «برج مقابل بارو» نباشد، ولی طبعاً از عدم اهتمام بمعنویات و حدیث نبوات و امانات و حدیث رسالات جنبه آن در مردم ضعیف بوده و هواداران آن نحیف خواهند بود، بعکس اموری که مورد اهتمام است مانند قیمت کینز مطرب حبابه که در عهد بنی امیه بمیلیون دینار رسید

و کار «حدیث نبوی» بفراموشی و ضعف کشید، تا اندازه‌ای که عمر بن عبدالعزیز هم آنرا مرده می‌انگاشت، و فرمان برای احیای آن صادر کرد و نوشت: حدیث را احیا کنید، چون من ترس از ضیاع علم و ذهاب علماء دارم ولی چه سود؟!

پر و بال ما بریدند و در قفس گشوند.

چهارها چه بسته مرغی که پرش بریده باشد

تدریب الراوی حافظ سیوطی گوید: و اما ابتدای تدوین حدیث در رأس ماه در ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز و با مرعمر بن عبدالعزیز واقع شد بعد تاریخچه آن را بازگو کرده گوید:

در صحیح بخاری در ابواب علم باز گو کرده که عمر بن عبدالعزیز نوشت به «ابوبکر بن حزم (۱)» که در نظر بگیر آنچه از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله است آنرا بنویس و تدوین کن چه که من خوف دارم از اندر اس علم و رفتن علماء.

کتب عمر بن عبدالعزیز الی ابوبکر بن حزم انظر ما کان من حدیث رسول الله «ص» فاكتبه فانی خفت دروس العلم و ذهاب العلماء ولا یقبل الا حدیث

(۱) وی ابن محمد بن عمرو بن حزم انصاری است رجال ابوعلی گوید ابوبکر بن حزم الانصاری فی اصحاب علی (ع) من الیمن فی (فی) و؟ (ص) عنه - و زید فی (ی).

النبي (ص) ليفشوا العلم وليجلسوا حتى يعلم من لا يعلم فان العلم لا يهلك حتى يكون سرّاً ♦

ابونعیم (مصغراً) (۱) در تاریخ اصبهان آنرا بلفظ دیگر روایت کرده گوید: عمر بن عبدالعزیز بهمراه آفاق نوشت که بنگرید، آنچه حدیث رسول خدا ﷺ است آنرا جمع آوری کنید، چون من هر اس دارم از کهنگی و اندراس و ضیاع علم و رفتن علماء - الخ.

ابونعیم الحافظ - کتب عمر بن عبدالعزیز الی الافاق انظر واحديث رسول الله ﷺ فاجمعوا الخ .

همینماید که متحد المالیه تمام اقشار کشور صادر شده است و همینماید که هر اس از اندراس و کهنگی علم (یعنی احادیث) داشته و علمای آن علم بتدریج از بین رفته بوده اند و سخنان دیگر جای حدیث را گرفته بوده است و همینماید که افساء آن ممنوع بوده، و نزد آنانکه بوده سری بوده است

عربی و فی (د) من خواصه، یعنی، و فیہ نظر - اقول: الظاهر ما ذکر (د) فان فی انتخاب نفر قلیل و تخصیصه بالذکر من بین اصحابه الجمع الكثير والجمع الغفیر الدلالة علی مزید الاختصاص لهم دون غیرهم ولذا ذکرهم (مه) فی القسم الاول بعد نقل الجماعة عن کتاب البرقی قال: ثم قال یعنی البرقی ومن مجهولین من اصحاب امیر المؤمنین، فلان وفلان - فیظهر ظهور اتمام ان هذا و امثاله لیسوا من المجهولین - ویظهر من الجمع ان ابابکر هذا و محمد بن عمر بن حزم الانصاری الماضي فی الاسماء

(۱) هو الحافظ احمد بن عبدالله بن مهران اصبهانی - صاحب کتاب حلیة الاولیاء

و کتاب اربعین در احادیث المهدی و تاریخ اصبهان متوفای (۴۰۲) یا (۴۳۰ هـ) ♦



و آیا سابقه اخفاء و عدم افشاء، یعنی مستور بودن و انحصار در یک طبقه مخصوص «اخصاء» هلاکت علم و نسیان حدیث یا تبدیل و تبدل آن احتمال نمی‌رود؟ و آیا بعد از نسیان که بمنزله ریشه سوزش است، دو مرتبه سبزشدن آن بزودی میسور است؟ گل یا چمنی که خشک شد تا مجدداً برود و بد طول زمان می‌خواهد. خبری که مانند حدیث رسول امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صد سال از دهن مردم بیفتد ریشه آن می‌خشکد، از خبرهای دیگر مانند خبر فتوحات و جنگها و ابطال جنگها و کشتورگشائی عرب و سیاحت اقطار زمین و افسانه های قصاصین بجای آن مزرع دانه‌ها و گوشها و چشم‌ها را بر کند تجدید مطلع آن کار آسانی نیست. در هر بیست سال یک نسل عوض میشود و در صد سال یعنی پنج بیست، مردم نو و نسلهای جدید، بدنیا آمده و در مکتب تربیتی خود کتاب حدیثی ندیده، و متناسب آن کمیت و وسعت و شورسری که در توسعه آب و خاک است، کیفیت یعنی تعلیم و تهذیب کتاب و نشر حدیث نباشد، تجدید امر «حدیث» بمنزله احیای امر مرده است: از یک درخت هر گاه یک شاخه سر بریده شود، و شاخه پهلوی آن در نمو باشد آن شاخه سر بریده لاغر میشود، تا از صومر خشکیده می‌نماید: و این شاخه نامیه بانمو خود بر اقطار نلانه خود می‌افزاید تا از تورم خود آنرا می‌بوشاند.



باری (فتح الباری در شرح بخاری) گوید: از این فرمان «عمر بن

عبدالعزیز» برمی آید که ابتدای تدوین حدیث نبوی از چه زمان بوده است و سپس خود گوید: که اولین کسی که با امر عمر بن عبدالعزیز حدیث را تدوین کرد «ابن شهاب زهری» بود. پایان سخن تدریب الراوی «. خلافت عمر بن عبدالعزیز مقدار دو سال و پنج ماه و مبدأ آن دهم «صفر» از سال ۹۸ یا ۹۹ بوده و ختم آن سال «۱۰۱ هـ» در پنجم یا ششم رجب، گویند: ده روز از «رجب» باقی مانده... و از طرفی تاریخ صدور این امریه را ضبط نکرده اند، و هیچکس هم نقل نکرده که امری که عمر بن عبدالعزیز بتدوین حدیث صادر فرموده در زمان خودش امتثال شده باشد. و آنچه فتح الباری ابن حجر عسقلانی حافظ ذکر کرده بود از باب حدس محض و تخمین و بحسب اعتبار عقلی می باشد، که چگونه میشود امر عمر بن عبدالعزیز اطاعت نشده باشد و گرنه برای انجام عدل، سندی بالعیان در دست نیست و اگر سندی و اثر درستی بالعیان در دست اهل علم بحدیث بود تصریح بخلاف آن نمی کردند و صریحاً نمی گفتند که افراد حدیث رسول الله ﷺ در تدوین در اس (مأین) بوده، چنانکه شیخ الاسلام و دیگران بآن اعتراف کردند. گوید: اولین کس که آن را راجع کرد در مکه ابن جریج (عبدالمک بن عبدالعزیز بن جریج مکی متوفای بغداد «۱۵۱ هـ») و در مدینه ابن اسحاق یا مالک بن انس و در بصره - ربیع بن صبیح یا سعید بن عروه - یا حماد بن سلمه - و در کوفه - سفیان ثوری - و در «شام» اوزاعی - و در «واسط» - هیشم - و در یمن - معمر - و در «ری» جریر بن عبد الحمید - و در خراسان ابن المبارک بودند.

عراقی و ابن حجر گویند: جمع اینان در یک عصر واحد بودند و ما

نمیدانیم کدامیک اسبق بوده است ، گوید : تا اینکه بعضی از ائمه و پیشوایان
رأیش بر آن شد که احادیث پیغمبر ﷺ را جداگانه بخصوص افراد کند
و جدا بیاورد ، و این در رأس ماه دوم بود ، سپس جماعتی را بر شمرده .

و طیبی حسن بن محمد فاضل محدث متوفای (۷۴۳هـ) در «خلاصه در
علم درایه» گوید اولین کس از سلف که حدیث را تدوین کرد «ابن
جریر» است ، و گفته شده که «مالک» است و دیگری گوید که
«ربیع بن صبیح» است و سپس تدوین زیاد شد ، و انتشار یافت و فوائد آن بر
همه ظاهر گردید . **وقف کتابخانه مدرسه فیضیه قسم**

چنانکه می بینید طیبی هم تدوین احدی را قبل از «ابن جریر» ذکر نکرده
* * *

و همچنین حافظ ذهبی محمد بن قایم از متوفای «۷۴۸هـ» در تذکره الحفاظ بر آن
تصنیف کرده که اول زمان تصنیف احادیث و تدوین سنن و تألیف فروع بعد از
انقراض دولت بنی امیه و انتقال دولت به بنی عباس است و سپس در ایام رشید
تصانیف زیاد شد و رو بزونی نهاد و اندک اندک حفظ علماء رو بنقصان نهاد
همینکه کتب تألیف شد بآنها اتکال نموده ، از حفظ خود کاستند و حال
آنکه پیش از آن علم صحابه و تابعین در حافظه ها وسیله ما بود صدورشان
کنجینه علومشان بود ، و علوم در کنجینه سینه شان بود .

* * *

از سخن ذهبی چیزی دیگر هم بدست آمد که مبدأ کتابت حدیث
راوی متأخرتر میدانند از آنچه سیوطی میگوید ، و هیچکس را در این

گونه امور و در خبر ویت نسبت باینگونه تواریخ نمیتوان با «ذهبی» در يك ترازو نهاد و قیاس کرد حتی سیوطی را بلکه هیچکس از آنانکه در شأن او ائمه و سرسلسله ها کتابی نوشته اند (از اهل سنت) سخن سیوطی را نگفته اند. بار خدایا مگر آنکه استبعاد شود که چگونه امر عمر بن عبدالعزیز، امتثال نشده باشد. بنابر این هم باید بعد از فرمان او جمع آوری شده باشد و در آن صورت هم جمع آن در رأسه نخواهد بود و سیوطی در حکم شتابزدگی کرده خدایا از شتابزدگی در حکم نگهبان دارد

تأسیس الشيعة لفنون الاسلام گویند: اینک که از این قضایا مطلع شدید، مطلب دیگر را آگاه باشید، که شیعه اولین کس است، در جمع آثار و اخبار مقام تقدم را دارد، در عصر اول باین کار اقدام فرمود، اقتداء بامام خود امیر المؤمنین علی عليه السلام نمود که در عهد رسول الله صلى الله عليه وآله خود در این باره بتصنیف پرداخت. بعد کتاب امیر المؤمنین عليه السلام را که بخط علی و املاي رسول الله صلى الله عليه وآله است نشان داده.

وقف کتابخانه مدرسه فیضیه قم
* * *

من میگویم: امیر المؤمنین علی (ع) را نباید قوه واحده فرض کرد و کتاب او (ع) هم نه تنها همین دو کتاب است، ۱- کتاب مدرج عظیم ۲- صحیفه ای که در غلاف شمشیرش داشته، بلکه اهتمام امیر المؤمنین (ع) را که گاهی بوسیله کتب و صحائفش با قلم او ترسیم شده و گاهی بوسیله خطب و تأییداتی که بازبان فرموده، و موقعی بوسیله ایادی او یعنی اصحاب و یاران او شده باشد سرچشمه انفجار دانست.

«ینفجر الحکمة من جوانبه» والسلام